

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بهار عمر

محمد مسعود

این کتاب بیش از نیم قرن پیش
نگارش شده است

مکتب‌الاحیاء

مسعود، محمد، ۱۲۸۴-۱۳۲۶.

بهار عمر / نویسنده محمد مسعود. - تهران: تلاونگ، ۱۳۸۴.

ISBN: 964-95367-4-4: ۲۵۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. داستانهای فارسی - قرن ۱۴، ۲. داستانهای اجتماعی -

- قرن ۱۴، الف، عنوان.

ب ۵۵۱ م ۸۶۳/۶۲

PIR۸۲۱۱/س ۶۲

۱۳۸۴

۱۳۸۴

۸۱-۱۶۱۷۰

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: بهار عمر

نام نویسنده: مرحوم محمد مسعود

ناشر: تلاونگ ۴۳۳۱۱۸۱۳

نوبت چاپ: اول بهار ۱۳۸۵

تیراژ: ۲۲۰۰

ویراستار: دکتر مهیار خلیلی

تصویر جلد: ژنت مسعود

طراحی جلد: احمد درخشان

چاپ و صحافی: چهل چاپ

لیتوگرافی: ثوس

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک: ۹۶۴ - ۹۵۳۶۷ - ۴ - ۴

۲۵۰۰ تومان

مقدمه‌ای بر آثار محمد مسعود

مردی کوچک با قلبی بزرگ مملو از انسانیت و عشق و صداقت بود. سختی‌های زندگی را لمس کرده و خواهان آزادی و رفاه برای همه مردم کشورش بود. از بی‌عدالتی‌ها و نامردمی‌های اجتماع در رنج و برای احقاق حقوق ضعیفان جامعه مبارزه می‌کرد و زندگی خود را نیز در این راه فدا نمود. اکنون پس از گذشت نیم قرن، هر سالمندی که نامش را می‌شنود می‌گوید: خدا رحمتش کند، مرد بود. ولی جوانان نام او را نمی‌شناسند و آثارش را فقط می‌توان در بین کتاب‌های خریداری شده از خانه‌ها یافت. ولی هر خطی از نوشته‌هایش هنوز زنده است و جان دارد و چون خونی جوشان در رگ‌های زندگی امروز می‌جوشد.

در نیمه شب ۲۲ بهمن‌ماه سال ۱۳۲۶ گلوله‌ای در مغز او خالی کردند و زخمی عمیق در قلب محرومان ستم‌کشیده ایران به‌جا نهادند: او می‌توانست روزنه‌ای برای رسیدن به آزادی و امیدی برای پیروزی حق بر باطل باشد. زندگی‌نامه او به قلم سردبیر مرد امروز، دکتر نصرالله شیفته به چاپ رسیده که کامل‌ترین یادنامه‌ای از اوست. کتاب دیگر نیز از همین نویسنده در شرح حال روزنامه‌نگار هم‌رزم محمد مسعود به نام دکتر حسین فاطمی به رشته تحریر آمده که هر دو کتاب از کارهای ارزنده دکتر شیفته می‌باشد. هر دوی این روزنامه‌نگاران، مبارز قرن ما بوده که جان خود را در راه ایمان خود به نجات مردم و رسیدن به دموکراسی واقعی در این کشور نهادند.

حکومت شاه دکتر حسین فاطمی را بی‌شرمانه به صورت علنی به جرم همکاری با دکتر مصدق محکوم به اعدام نموده و در حالی که حتی نمی‌توانست روی پای خود بایستد کشتند، اما محمد مسعود را ناجوانمردانه و مخفیانه ترور کردند. چون دشمنانش همه زمامداران جنایتکار بودند، قتلش در پرده ابهام باقی ماند و هر گروهی، گروه دیگری را متهم می‌کردند و همه از این اتهام برخوردار شدند. او یک تنه با مفسدان و نامردانی که واهمه‌ای از تهمت و افترا نسبت به او نداشتند می‌جنگید، ولی مسعود با هیچ بهایی قابل خرید نبوده و همیشه سربلند و پاک‌دامن از همه اتهامات مبرا می‌گشت و با خون خود صداقتش را ثابت کرد.

بالاخره بعد از گذشت سالیان دراز، راز این قتل پس از انقلاب و برملا شدن جنایات گذشته از پرده ابهام به در آمد و در سال ۱۳۶۳ سران حزب توده ایران با سر شکستگی اعتراف نمودند. آنها که مدعی دفاع از حقوق مردم بوده‌اند، پرچمدار آزادی را برای رسیدن به اهداف خود کشتند. برای اثبات حقانیت محمد مسعود همین پس که بگویم همان‌ها که او را برای برداشتن از سر راه خود ترور کردند روزنامه‌هایش را تجدید چاپ نمودند و این سربلندی و افتخار مردی است که در بزرگداشت نامش حتی دشمنانش می‌کوشند.

مسعود میان مردم عادی متولد شد و در دنباله نامش نه سلطنت و نه دوله‌ای بود و نه منتسب به جاه و مقامی، ولی خانواده‌اش اهل علم و دانش و پدرش مردی فاضل و مردم‌دار بود. یک خواهر و یک برادر

کوچک‌تر از خود داشت، اما متأسفانه پیش از شانزده- هفده سالگی از این کانون جدا و با مرگ پدر راهی تهران شد و دیگر خود حاکم بر سرنوشت خویش گشت. در لابه‌لای نوشته‌ها و کتاب‌هایش چهره فقر و سختی زندگی را به روشنی می‌توان دید و لمس کرد. دیپلم را با کار و

دسترنج خود گرفت و بعد از سرگردانی فراوان به معلمی پرداخت. او دوست داشت بداند و دیگران را هم آگاه کند.

آنچه در درونش می‌جوشید به قلم می‌آورد و با چاپ دو اثر «در تلاش معاش» و «اشرف مخلوقات» نامش بر سر زبان‌ها می‌افتد و مرحوم داور استعداد او را تشخیص داده و برایش تسهیلاتی فراهم می‌آورد که با بورس دولتی برای ادامه تحصیلاتش در رشته روزنامه‌نگاری به اروپا رهسپار گردد.

اما درون جوشان او در همه‌جا غلیان می‌کرد و راهی را که خود می‌خواست می‌پیمود نه آنچه دیگران می‌خواستند. نوشتن مقالاتی در روزنامه‌ها و مجلات اروپا راجع به ایران و دیکتاتوری و خفقان باعث قطع بورس و مشکلات مالی فراوان برای او گشت، ولی او هرگز دست از مبارزه برنداشت و به راه خود ادامه داد.

به ایران برگشت و با دست خالی و سری پرشور و قلبی مملو از درد و امید برای نجات مردم، چه آرزوی بزرگی در سر می‌پروراند! به قول خودش با اتکای ملت ایران... بنه جنگ قدرتمندان فاسد جنایتکار و وطن‌فروشی که باز هم به قول او ایران بهشت آنها بود رفت و با شهادتی

که داشت هیچ کس یارای نابودیش را رویاروی نداشت چون محبوب ملت ایران بود. دوستان فریبکار ملت ایران دزدانه او را کشتند و ننگی دیگر به دامن خود نهادند.

او برای امرار معاش و زندگی بی سامانش، پس از بازگشت از اروپا با وجود آن مدارک تحصیلی به هر کاری دست زد. مدتی در اداره قماش کار کرد و چون تنهایی آزارش می داد به شهر خود قُم رفت و دختری از هم طبقه خود به سادگی گرفته و به تهران آورد. خانه ای اجاره کردند و وسایل خانه ای خریدند و زندگیش شروع شد. اما او در سر آنچه می پروراند در آن دنیای وسیع و بی بندوبار زمان جنگ نمی گنجید. تقریباً سال ۱۳۱۷ از اروپا بازگشته و پس از سرگردانی ها بالاخره در سال ۱۳۲۱ موفق به اخذ امتیاز روزنامه مرد امروز شد و سه اثر دیگرش «تفریحات شب»، «گل هایی که در جهنم می روید» و «بهار عمر»، زاده این دوران است.

قلمش همان قدر که در آثارش، روان و بی تکلف است، مقالاتش در روزنامه، آتشین و کوبنده است. ولی همیشه از درد توده مردم سخن می گوید و تیری است به قلب محترمان و قدرتمندان فاسد و نالایق.

زندگی خصوصی او همیشه در حبایی قرار داشت و عموم، از آن بی اطلاع اند. تا جایی که بعضی ها او را بدون خانواده و فرزند ذکر کرده اند. در حالی که پس از بازگشت از اروپا تشکیل خانواده داده و صاحب دختری شد که نامش را خود زینت گذاشت و وقتی مادرش گفت: «مسعود آیا دلت می خواست به جای او پسری بود؟» گفته بود:

زمانی که او بزرگ شود با پسر فرقی نخواهد داشت. آیا این زمان فرا رسیده است؟

مسائل و مشکلات اجتماعی که در کتب او مطرح شده باید بررسی گردد و دید آیا بعد از گذشت نیم قرن می‌توان آن را لمس و احساس نمود؟ او در تمام دوران روزنامه‌نگاریش برای حفظ جان زن و فرزندش آنها را دور از خود نگاه می‌داشت و هرگز طعم کانون گرم خانواده را نچشید و با شهادتش در سال ۱۳۲۶ بیش از ۱۳۸ شماره از روزنامه‌اش که هفتگی بود منتشر نشد، چون اغلب روزنامه در توقیف و خود در حال گریز و خفا بود. اخیراً نیز کتابی به نام محمد مسعود و جهان‌بینی او به قلم جناب آقای دکتر حسن شایگان به چاپ رسیده که می‌توان گفت بهترین سندی است بر معرفی شخصیت این روزنامه‌نگار استثنایی.

در این کتاب چه گفته‌های موافق و چه مخالف را ذکر نموده‌اند و این بزرگ‌ترین خدمت به مسعود است، چون مردم خود می‌توانند قضاوت کنند و فرق دوست و دشمن او را تشخیص دهند.

مسعود می‌گفت مرده‌شور عمری را ببرد که با بی‌پولی صرف شود. ولی اگر او می‌خواست پول‌دار شود با هوش سرشاری که داشت راه‌های بی‌شماری وجود داشت و جانش را در گروی اعتقاداتش نمی‌گذاشت. پس از مرگ فقط باغی که در آن زمان جلوی میدان جلالیه، یعنی خارج از شهر، با همان مبالغی که نوشته شده خریداری نموده بود برایش باقی ماند و مطابق بهای آن قرض و بدهی هم نزد دوستان و غیره داشت. آقای دکتر محمد مصدق در سمت قیومیت صغیر کوچکش تلاش نموده و

بدهی‌ها را سروسامان داد تا همسرش مانند اسکارلت اوهارا در بربادرفته
این ملک را با جنگ و جنگ حفظ نماید.

این تنها دارایی مردی بود که فروش روزنامه‌اش در هفته بیش از
درآمد هر وکیل و وزیر می‌بوده.

مسمود مانند صادق هدایت خودکشی نکرد ولی راهی که می‌رفت
انتهایش بدون شک مرگ بود و خود می‌دانست. بدین‌گونه از شر
زندگی‌ای که می‌گفت: «من در سراشیبی آن فریاد می‌زنم پس کو
زندگی؟» خلاص شود. بنابر این بسیار دور از انصاف است که چنین
مردی را متهم به تقلب در قمار سیاست کنند. او جانش را در این قمار
گذاشت و در واقع تقلب را کسانی می‌کنند که او را درست نشناختند.
برای انسان‌هایی چون او مرگ راه نجاتی است از دست این دنیای دون و
آدم‌های بی‌وجدان. ولی خوشبختانه هنوز کسانی چون آقای دکتر شایگان
وجود دارند که با وجدانی آگاه درصدد شناخت و دفاع از مردانی
می‌باشند که به ناحق قربانی دسیسه‌های سیاسی شده و خونشان پایمال
گشته است.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

تهران - ژنت مسمود

زمستان ۱۳۸۴